

## شاهان هند و صفویان ایران

هم‌جواری هند و ایران نقطه آغاز روابط دو کشور است. من صرف نظر از تمام روابط کهن فرهنگی و ادبی، مقاله خود را با اشاره به روابط گورکانیان هند و صفویان ایران شروع می‌کنم.

بابر، بنیانگذار سلسله گورکانیان هند، و جانشینان وی برای مدت طولانی در هند حکومت کردند. شاهان دو کشور در مواقع مختلف، گاهی مستقیم و گاهی غیر مستقیم، رهسپار دیار یکدیگر می‌شدند، با یکدیگر ملاقات و مذاکره می‌کردند، سفرا و ایلچی‌ها در رفت و آمد بودند، هدایا و نامه‌های تسلیت و تهنیت رد و بدل می‌شد. آنها گاهی به کمک یکدیگر می‌شتافتند و گاهی از آن ابا می‌کردند. خلاصه این که همدلی و یاری در هر زمینه ادامه داشت.

شاه اسمعیل اول و ظهیرالدین محمد بابر با یکدیگر روابط سیاسی داشتند. در سال ۹۳۳ ه. ق. "خواجگی اسد که از کابل به عراق نزد شاه اسمعیل صفوی به ایلچی‌گری رفته بود... سوغات‌ها آورد از آن جمله دو کنیز... بودند که پادشاه را بی‌نهایت تعلق خاطر بهم رسید"<sup>۱</sup>.

در زمان شیر شاه سوری میرزا رفیع‌الدین صفوی از علمای وقت بود که به عنوان مفتی سکونت می‌کرد و در امور سیاست دست داشت.

همایون شاه در ایام سختی مجبور شد به پیشنهاد بیرم خان از شاه ایران کمک بگیرد. وی عازم خراسان شد و بعد از رسیدن به سیستان، نامه‌ای به شاه طهماسب

۱. قاسم، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۸۰.

صفوی نوشت<sup>۱</sup>. احمد شاملو که از جانب شاه طهماسب صفوی حاکم آنجا بود با رضایت تام از او استقبال کرد و همسر خود را به معیت امیر بانوان، کنیزان برجسته و هدایای خاص به خدمت حمیده بانو بیگم فرستاد. وی به آیین نیک‌بختان ملازمت کرد و به وظایف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود<sup>۲</sup>.

همایون از آنجا به جانب هرات رفت و به مشهد و قزوین رسید. بیرم خان به سوی شاه روان گردید<sup>۳</sup>. شاه طهماسب با چشم روشن و دل شاد، سه برادر خود بهرام میرزا، القاس میرزا و سام میرزا و جمع کثیری از اشراف و اکابر را به استقبال وی به آب هلمند فرستاد. آنها استقبال شایانی از همایون شاه، همسر و هم‌رکبان وی نمودند. این کاروان چون به نزدیکی پایتخت رسید، شاه ایران شخصاً به استقبال آنها رفت. این اخلاص و یگانگی به حدی رسیده بود که در طول مدتی که همایون شاه آنجا بود، شاه ایران هر روز به اقامتگاه وی می‌رفت و روزی که او نمی‌آمد همایون به دیدن شاه طهماسب می‌رفت<sup>۴</sup>.

سلطان صفوی که از قدرت شاهان مغول آگاهی داشت، در میزبانی و احترام او هیچ دریغ نکرد. اگرچه وی در ازای این همه پذیرایی حتماً هدف‌هایی را مدنظر داشت ولی شکی نیست که وی با این اقدام خود، هم اقتدار خود را به او نشان داد و هم به مقتدر بودن او اذعان کرد. مورخین وقایع ملاقات و تکریم و تعظیم شاه صفوی را به تفصیل بیان کرده‌اند. گلبدن بیگم تمام وقایع را به ایجاز نوشته و مهمانی، احترام، گردش و شکار، آذین‌بندی شهرها و خرگاه‌ها و خیام و چتر و طاق را با زیبایی بیان کرده است. وی داستان مهمانی خانزاده بیگم، خواهرشاه صفوی، و تمامی آن محبت‌ها و دلگرمی‌هایی را که همایون دیده بود در یک جمله خلاصه می‌کند:

۱. ابوالفضل، اکبرنامه، ص ۳۰۵.

۲. همان.

۳. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۲-۲۱۱.

۴. گلبدن بیگم، همایون‌نامه، ص ۶۹.

”قصه مختصر شاه به حضرت بسیار مهربانی و مروت پیش می‌آمد و تکلیف کرده مهربانی مادرانه و خواهرانه می‌نمود“<sup>۱</sup>.

با وجود این همه صمیمیت باری یک بار انقباض روحی به وجود آمد. روزی شاه صفوی علت شکست همایون را پرسید. او عناد و ناعاقبت‌اندیشی برادران را بیان کرد در آن موقع برادرش بهرام میرزا نیز حضور داشت، سفره غذا را پهن کردند. بهرام میرزا طشت و آفتابه گرفته دستش را می‌شست. شاه صفوی برجسته گفت: با برادر باید مثل من رفتار کنید نه طوری که شما کرده‌اید. بهرام میرزا از این سخن ناراحت گردید و از همان زمان در این فکر بود که حکومت همایون در هند استحکام نپذیرد. غرض در قزوین دوران شکار توطئه‌ای چید و بین شاه صفوی و همایون شاه شکرنجی به وجود آمد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این روشن کوکه و خواجه غازی، ملازمان وفادار همایون، نیز خس در آتش گذاشتند. ایشان جواهرات بی‌بهای حمیده بانو بیگم را که آنها در دیار غربت پیش خود برای وقت ضرورت نگه می‌داشتند، دزدیدند. حمیده بانو بیگم به کمک برادر خود آن را دوباره به دست آورد. این دزدان بی‌حیا پیش شاه طهماسب رفته و خاطرش را از ایشان مکدر ساختند. همایون متوجه این بی‌اعتنایی شد. بیرم خان و سلطانه بیگم، خواهر شاه صفوی، و قاضی جهان قزوینی، ناظر دیوان، و حکیم نورالدین با یکدیگر مشورت کردند. غرض با مساعی ایشان در تقریبی خواهر شاه در محضر برادرش رباعی زیر را خواند:

هستیم ز جان بنده اولاد علی      هستیم همیشه شاد با یاد علی  
چون سر ولایت از علی ظاهر شد      کردیم همیشه ورد خود یاد علی

شاه صفوی شادکام گردید و کمک خود را مشروط بر این امر کرد که از منابر فضایل محمد و آل محمد<sup>ص</sup> بیان شود.<sup>۳</sup> ولی گلبدن بیگم این داستان را در خاطرات خود ذکر نکرده است، البته به کدورت موقتی اشاره نموده است. همایون شاه این تکرار

۱. گلبدن بیگم، همایون‌نامه، ص ۶۹.

۲. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۴۴۵.

۳. همان، ص ۴۴۶.

خاطر را زدود و تمامی جواهرات دزدیده شده را به شاه اهدا نمود. شاه صفوی گفت که خواجه غازی و روشن کوکه ما را از شما بیگانه کرده بودند و الا ما شما را یگانه می‌دانستیم. باز هر دو پادشاه یکدل شدند.<sup>۱</sup>

دویست و پنجاه عدد لعل و الماسی که از طرف همایون به شاه صفوی اهدا شده بود، قیمتش چندین برابر مخارج مهمانی همایون از زمان ورود به ایران تا برگشت وی به هند بود.<sup>۲</sup>

غرض تمام مدتی که همایون در ایران بود، بر وی بسیار خوش گذشت. هنگام عزیمت همایون، شاه ایران فرزندان خود را با خواتین و امرا مجهز به سامان حرب همراه کرد.<sup>۳</sup>

هنگام بازگشت همایون به هند، نه فقط امرا و سپاهیان، بلکه شاعران، نویسندگان، هنرمندان، معماران، نقاشان و شخصیت‌های برجسته دیگر نیز همراه وی بودند.

پس از درگذشت همایون در سال ۹۶۲ ه.ق، شاه ایران تسلیت نامه و تهنیت نامه‌ای به دست سفیری برای شهنشاه اکبر فرستاد. این روابط دو جانبه در سراسر عهد مغول ادامه داشت. ولی صمیمیتی که در زمان همایون بود در عهد اکبر شاه از آن خبری نیست. در سال ۹۷۲ ق. زمانی که اکبر با هیمو بقال مشغول جنگ بود، سلطان حسین میرزا به حکم شاه طهماسب قندهار را به تصرف خود درآورد ولی با وجود این سفرا می‌آمدند، هدایا و تحایف می‌آوردند و وفدهای تجارتی رفت و آمد داشتند.

اکبرشاه با ازبک‌ها نیز روابط سیاسی داشت. وی در مسایل بومی نیز آنقدر گرفتار بود که در بعضی موارد مسایل سیاسی در معرض التوا می‌ماند. در نتیجه سفیر ایران در هند پنج سال و سفیر هند در ایران یک سال ماند. شاه عباس نامه‌ای به شاهزاده سلیم نوشت تا شهنشاه اکبر در دفع ازبک‌ها کمک کند. قندهار شهری بود که هر دو مملکت بر آن نظر داشتند و نمی‌خواستند آن را از دست بدهند. اکبر قندهار را به تصرف خود

۱. گلبدن بیگم، همایون‌نامه، ص ۷۳.

۲. ابوالفضل، اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. گلبدن بیگم، همایون‌نامه، ص ۷۳.

در آورد و در نتیجه آن صمیمیت سابق از بین رفت. در سال ۹۶۹ هـ ق سید بیگ ولد معصوم بیگ صفوی به عنوان سفیر شاه صفوی تحافی برای اکبرشاه آورد و خود از اکبرشاه دو لک روپیه که برابر پنج هزار تومان عراق بود، انعام گرفت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۰۰۲ هـ پادشاه اکبر به دکن حمله کرد و در همان سال میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی که حاکم قندهار بود، از برادر خود و ازبک‌ها به تنگ آمده، قلعه قندهار را پیشکش کرد و در سلک امرای پنج هزاری شامل گشته حاکم ملتان شد.

در عهد جهانگیر روابط دوستانه‌ای که از زمان شاهزادگی بین هند و ایران برقرار بود، مستحکم‌تر شد. دوستی این دو پادشاه ظاهراً صمیمی بود و جهانگیر در این زمینه آنقدر مطمئن گردید که قندهار را از دست داد. بسیاری از اسناد تاریخی، نامه‌ها و نقاشی‌های آن دوران، منعکس کننده وضع سیاسی آن زمان است.

عهد شاهجهان نیز به همین منوال بود. شاهجهان شاه عباس را به عنوان عم می‌شناخت.<sup>۲</sup> شاه عباس پس از رحلت جهانگیر، بحری بیگ را با تسلیت نامه‌ای که شامل تهنیت هم بود، به حضور شاهجهان فرستاد و قرار بود که وی زود معاودت نماید. در همین اثنا شاه عباس از این جهان چشم بر بست و شاه صفی بر تخت نشست. شاهجهان نامه تهنیت و تعزیت به دربار ایران فرستاد. شاه صفی برای ادای مراسم محمد علی بیگ را که یکی از عمای دولت بود، با ارمغانی گران‌بها نیز اسب و شتر و دیگر کالاهای ایران که بهایش در حدود سه لک روپیه بود، به هند فرستاد. شاهجهان هم صفدرخان را با هدایای بیش قیمت و نوادر که قیمتش بیش از چهار لک بود، به رسم ارمغان به دربار ایران فرستاد. علاوه بر این یک لک و پنجاه هزار روپیه برای خرج راه و خلعت با جیغه مرصع و اسپ و فیل به ایلچی اهدا نمود.<sup>۳</sup>

۱. دکتر احمد تاج‌بخش، تاریخ صفویه، ص ۸۹۲.

۲. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۵۱۱.

۳. مکتوب شاهجهان به شاه صفی، تاریخ صفویه، ص ۸۹۶.

پس از وفات شاهجهان در عهد اورنگ‌زیب بوداق بیگ سفیر ایران با هدایای گران بها و امتعه نفیس علاوه بر "شش راس اسپ عراقی، یک عدد مروارید غلطان آبدار به وزن سی و هفت قیراط" وارد هندوستان شد. اورنگ‌زیب نیز در احترام و اکرام وی فروگذاشت نکرد و سفیر و همراهانش را خلعت فاخره و شمشیر و غیره عنایت کرد<sup>۱</sup> و برای شاه ایران تحایف بیش بها ارسال نمود. این گونه روابط سیاسی تا زمان زوال حکومت گورکانی ادامه داشت.

صفویان در جنوب هند نفوذ بیشتری داشتند. برهان نظام شاه یکی از مروجان زبان فارسی در جنوب هند بود که با شاه طهماسب «روابط حسنه» داشت. یوسف عادل‌شاه نیز فضلا، شعرا و مشاهیر هنرمندان نقاط مختلف ایران، عراق، عربستان و روم را به دربار خود فرا خواند.

اسماعیل عادل شاه به حدی تحت تاثیر شاهان صفوی قرار داشت که در روزهای جمعه و ایام عید، دعای سلامتی شاه اسماعیل صفوی خوانده می‌شد و این امر تقریباً تا هفتاد سال ادامه پیدا کرد. سپاهیان وی مانند قزلباش‌ها کلاه سرخ بر سر می‌گذاشتند. سخن دراز است. غرض این که این ارتباط دو جانبه فقط سیاسی نبود، بلکه در زمینه فرهنگ و ادب نیز وجود داشت.

علاوه بر ارتباط سیاسی گورکانیان با شاهان صفوی، شاهزادگان را در دربار خود به عنوان امیر و والی و حاکم منصب و جاگیر می‌دادند. مهمترین چیزی که به چشم می‌خورد ازدواج شاهزادگان هندی با فرزندان امرای صفوی بود. برای عروس شاهجهان، دختر مظفر حسین میرزا انتخاب شد.

مظفر حسین پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی بود. مظفر حسین چهار برادر بودند. مظفر حسین میرزا، رستم میرزا، ابوسعید میرزا و سنجر میرزا. رستم میرزا با سنجر میرزا و چهار پسر خود (مراد میرزا، شاهرخ میرزا، حسن میرزا و ابراهیم میرزا) در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری وارد هند شد. غرض آهسته آهسته تمام افراد خانواده به هند آمدند و بعضی از آنها در امور دولتی منصب

۱. عمل صالح، ج ۱، ص ۴۵۸.

پنج هزاری پنج، پنج هزاری، هفت هزاری و حکومت صوبه ملتان و برخی از سیستان و جاگیر سنهله یافتند.<sup>۱</sup>

در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری برابر هفدهم آبان سنه پنج جلوس جهانگیر که سن شهزاده خرم به بیست رسیده بود، با دختر مظفر حسین مراسم خواستگار انجام پذیرفت. همین طور شاه شجاع با دختر رستم میرزا صفوی ازدواج کرد و ازدواج شاهزاده محمد مراد بخش و اورنگ‌زیب با دختران شاهنواز خان صفوی صورت پذیرفت.<sup>۲</sup> زیب‌النسا مخفی، زینت‌النسا، زبده‌النسا و مه‌النسا از بطن دلرس بانو فرزند شاهنواز خان صفوی بودند. اینها چند نمونه از پیوند خویشاوندی بین دو کشور ایران و هند است که در فرهنگ هند سهم بزرگی داشته است.

شاهزادگان صفوی در هندوستان مراکز علمی و ادبی دایر کردند. پادشاهان و امرا در این سرزمین با فرهنگ غریبه مواجه بودند لذا هر امیر صدها نفر از افراد با ذوق را در معیت خود داشت. آنها از طرف این امیران انعام، جایزه، خلعت، مرکب، اقطاع، جاگیر و منصب ملک‌الشعرایی دریافت می‌کردند. بعضی از این افراد در دربار شاهی نفوذ فراوانی داشتند.

میرزایان مذکور ادبا و شعرا را تربیت و پرورش می‌کردند. بسیاری از ایشان هم شاعر بودند و هم نویسنده. شعرا و نویسندگان عرب و عجم از داد و دهش شاهان هند روزگار خوشی را می‌گذراندند. نقاشان و معماران و هنرمندان و اهل تجارت در تلاش سعادت و خوشبختی به سوی هند سرازیر شدند و بسیاری از آنها در همین جا متوطن شدند و نسل‌های خود را در این سرزمین به یادگار گذاشتند.

یکی از شعرای ایران در عهد سلطان محمود شاه بهمنی برای قصیده‌ای هزار تنکه طلا که برابر با تقریباً صد کیلو طلا، دریافت کرد. به همین دلیل بیشتر مردم تمایل داشتند به هند سفر کنند. حافظ نیز با شنیدن این قدرشناسی می‌خواست به دکن سفر کند. میر فضل‌الله انجو شیرازی بعد از استماع خبر تمایل خواجه شیراز برای مسافرت

۱. عمل صالح، ج ۱، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۳۰۷.

به هند، برایش زاد راه فرستاد. خواجه مشتاق‌تر گردید و تمام آن عطایا و تحایف را به خواهرزادگان و نیازمندان بخشید. ولی با این وجود بخت سازگار نبود و هند از فیض قدم میمنت لزوم صاحب لسان‌الغیب محروم گشت. خواجه از کشتی‌ای که عازم هند بود پیاده شده و غزلی با مطلع زیر برای میر فضل‌الله انجوی شیرازی فرستاد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد به می بفروش دل‌ق ما کزین بهتر نمی‌ارزد<sup>۱</sup>

سلطان محمود پادشاهی بود که در بیت‌المال اسراف نمی‌کرد ولی در قدردانی و سرپرستی اهل فضل و هنرمندان بخل نیز نمی‌کرد. وی بعد از شنیدن واقعه مسافرت خواجه، به ملا قاسم مشهدی هزار تنکه طلا داد و او را مامور کرد که انواع چیزهای هند را خریده برای خواجه به عنوان هدیه ببرد.

ملا عبدالرحمن جامی در هندوستان به عنوان شاعر و فقیه شمرده می‌شد. مردم آرزو داشتند که در راهنمایی ملا به حج بروند. وی با امرا و سلاطین هند نام و پیام داشت<sup>۲</sup>. و غزل‌ها می‌فرستاد همین است که در شبه قاره گنجینه فراوان از آثار وی وجود دارد<sup>۳</sup>.

#### منابع

محمد قاسم هندوشاه، تاریخ فرشته، تصحیح محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ایران ۱۳۸۸ ه.ش.

محمد صالح کنبو، عمل صالح، تصحیح وحید قریشی، مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۶۷ م.

۱. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۸-۵۷۷

۲. ریاض‌الانشاء هفت‌نامه در این کتاب ۳، رک فهرست نسخه‌های خطی وجود دارند که به ملا جامی فرستاده شد.

۳. موزه‌ها و کتابخانه‌های هند و پاکستان و بنگلادش.